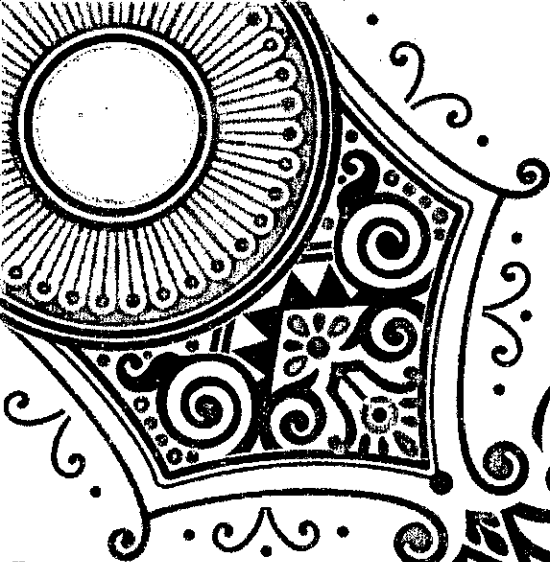




نو تر از
کتاب
سهراب

زجوه زجوات





نجاتی، نجمه، -
نوتر از هشت کتاب سهراب / سرودنی: نجمه نجاتی / قم: نشر ندای دوست،
۱۳۹۱.
ISBN: 978-964-7421-57-9

۲۰۰ ص.
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
۱. شعر فارسی - قرن ۱۴. الف: عنوان.
PIRA192.137-5
کتابخانه ملی ایران

خیابان سمیه، قبل از میدان رسالت، پلاک ۱۰
(۷۷۳۶۹۷-۰۲۵۱) (قم)
مرکز پخش تهران: آفرینه (ناشر همکار) ۹۱۲۳۵۱۹۲۴۵

نوتر از هشت کتاب سهراب

نجمه نجاتی

ناشر: ندای دوست

ویراستار: کاظم مطلق

صفحه‌آرایی: سهیلا گرنه زاده

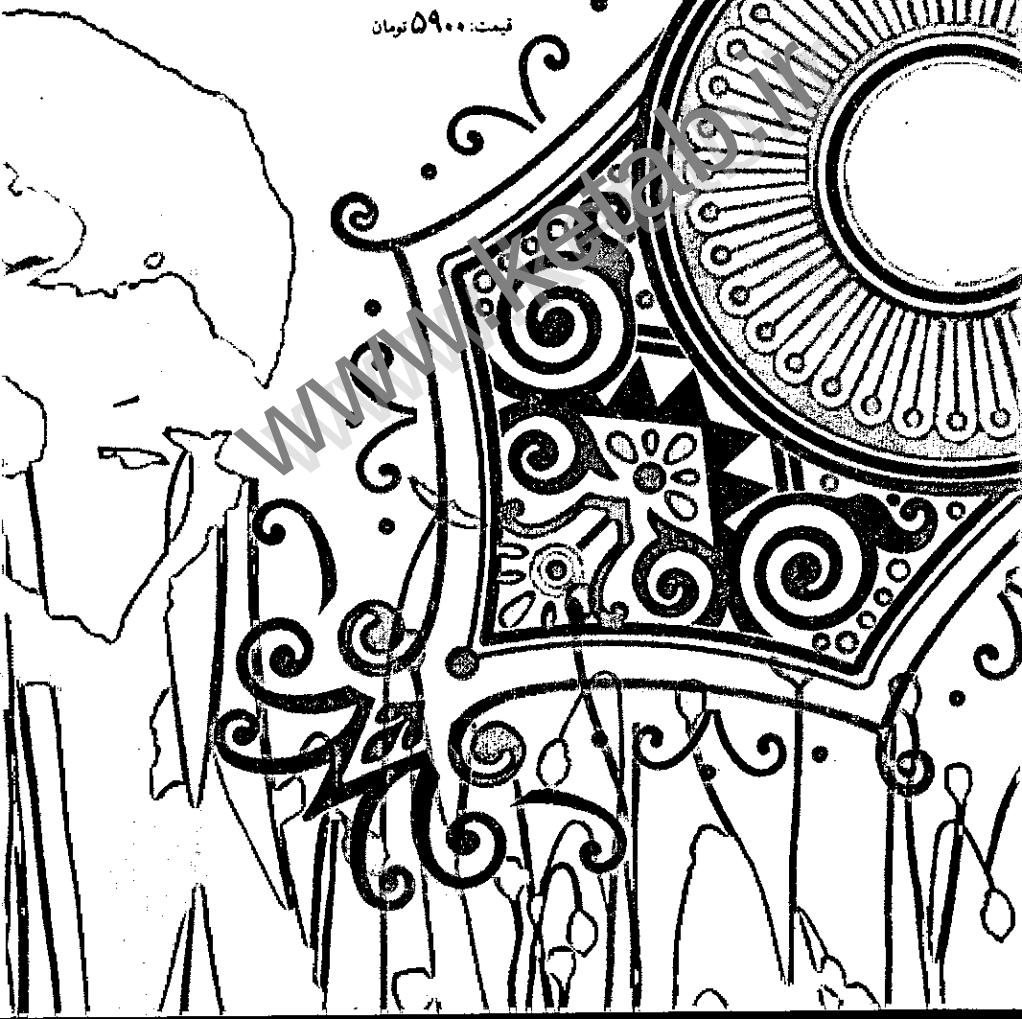
طرح جلد: سعید زارعی

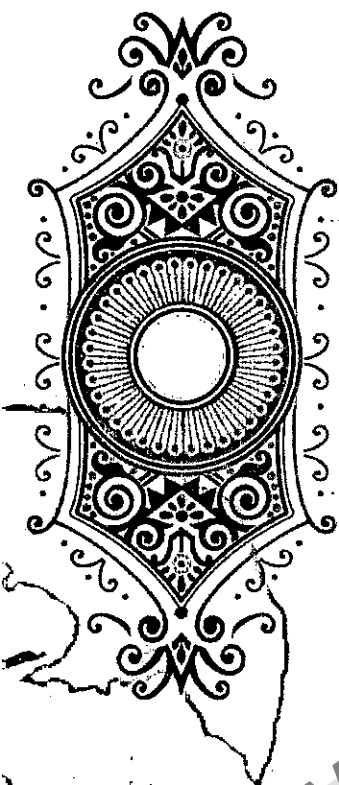
نویسندگی: اول - ۱۳۹۱

شمارگان: ۱۰۰۰

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۴۲۱-۵۲-۲

قیمت: ۵۹۰۰ تومان





و شنیده‌ام که دیگر بار ابراهیمی خواهد آمد
و تبر به دست، تمام دیوارها را خراب خواهد کرد
چشم به راه بزرگ بت‌شکن، غم‌نویسی می‌کنم
و تفتعی ناچیزم تقدیم به گام‌های استوارش
و سپاس پدر و مادرم را که به حکم خدا
زندگی‌ام بخشیدند



فهرست

۵۴	دل سوخته	۱۳	● مقدمه
۵۵	واژه‌ی بزرگی	۱۴	جمله‌های بی‌سر و ته قرمز
۵۷	همه چیز معلوم است	۱۹	● بخش اول: سکوت
۵۸	شیکوه	۲۲	تمام ناتمام من
۶۰	هشدار	۲۴	به دنبال آدم
۶۲	کجای آسمان سیاه است؟	۲۸	هشت بسته‌ی هزار تومانی
۶۳	همین ویس	۳۰	بی‌نام
۶۴	پراغ اتاقم هنوز روشن است!	۳۲	شاید کاسه‌ای زیر نیم کاسه باشد!
۶۶	پهنای افکار	۳۶	فرصت
۶۶	کنایه‌ها، من به دنیا	۳۷	خدا نزدیک است
۶۸	حساب سرانگشتی	۳۸	حق کجاست؟
۶۹	بی‌رنگی آدم‌ها	۴۰	دلواپسی‌های پدرم
۷۰	قربانی	۴۱	نیشگونم بگیرد
۷۱	اختیار آدم‌ها	۴۴	خیال دیوانگی
۷۲	گریز	۴۵	جستجو تا به کجا؟
۷۳	فراموشی	۴۶	مسافر شهر سکوت
۷۴	گذشته‌ی روده دراز	۴۸	گورستان
۷۶	سلاخی	۴۹	تمام ترس من
۷۷	نقض قانون	۵۰	تابستانی سرد
۷۷	صدایم کردی انگار!	۵۱	فریبت
۷۸	درد بی‌دردی	۵۲	گرگ‌های گیاهخوار

۱۲۷	روح نشسته	۸۴	کبک
۱۲۹	● بخش سوم: شهری در مه	۸۵	بهانه
۱۳۲	ریحان	۸۶	دوست سیاه من
۱۴۰	خدای دم صبح	۸۷	شاید که نمی داند!
۱۴۲	برگه‌ی آدم بودن	۸۷	فقر روح
۱۴۴	بغض‌های جا مانده	۸۸	راز ده سالگی
۱۴۵	این جا شب است	۸۹	رؤیای رنگی
۱۴۷	توبگو سبز یا آبی؟	۹۰	تو به چند می فروشی؟
۱۴۸	اطوارهای پرچین و چروک	۹۲	شبانہ
۱۴۹	حرمت شکن	۹۳	گمشده
۱۵۰	حق با خداست	۹۵	چه حیف!
۱۵۱	اسارت	۹۷	بیست و هفت تیر مشقی
۱۵۳	● بخش چهارم: داستان‌های سرخ	۹۷	گریه‌ها دیگر نمی گریند!
۱۵۶	این گونه می گذرد روز و روزگار من	۹۸	ذردانه
۱۵۷	عمق فاجعه	۹۹	بر باد رفته
۱۵۸	دستان احمد	۱۰۰	امید واهی
۱۶۸	روزی، روزگاری، زندگی	۱۰۰	خوش به حال خواهر
۱۶۹	ترانه‌های باران زده	۱۰۱	تلنگر
۱۷۰	جسارت‌های زندگی	۱۰۳	بازنده
۱۷۱	می خواهیم خدا را ببینم	۱۰۵	● بخش دوم: ناپاکان
۱۷۲	بهانه‌ی شکستن سکوت	۱۰۸	آسمان من کجاست؟
۱۷۳	خدا سکوت کرده است	۱۱۱	شب پرست
۱۷۴	این جا، زمین من	۱۱۳	وجدان خونی
۱۷۵	بی پایان‌های روزگار	۱۱۴	هوس
۱۷۶	هجوم سها	۱۱۵	مرگ پیچک
۱۷۹	● بخش پنجم: درد دل	۱۱۵	شکار پدر
۱۸۲	قایم باشک	۱۱۷	سهم پدر
۱۸۴	راز من و خدا	۱۱۸	اعتراف
۱۸۵	نامه رسان	۱۱۸	سیب سرخ سالم یا کرم خورده؟
۱۸۶	عذر دل	۱۱۹	روز آخر
۱۸۷	چاقو راغ	۱۲۱	یادش بخیر
۱۸۹	● بخش ششم: نقطه سر خط	۱۲۲	دل دریده‌ها
۱۹۲	نشنیده بگیر مرا	۱۲۳	وقاهت
۱۹۴	خدا حافظ را تو نبویس	۱۲۵	خیابان‌های سرد شهر
		۱۲۶	از نگاه فردا ب

مقدمه

برایم از آسمان بخوان
دنیا را ورق ورق کن
می خواهم گشاده تر بینم
می گویند: «خدا همین نزدیکی هاست»
زیر همین آسمان شلوغ
لابه لای اشک های کوثر
- دخترک گرسنه ی سر کوچه را می گویم -
همان که عمه همیشه با لحن نفرت انگیزی گدا صدایش می کند
می خواهم نزدیکی خدا را با چشمانم لمس کنم
می گویند: «خدا همه را می نگرد»
نمی دانم یک به یک یا همه را با هم، ولی می نگرد
من که می گویم، خدا بسیار غصه اش می گیرد
ولی آرزو دارم تنها به اندازه یک ثانیه ی کوچک نگاهش با من باشد
می گویند: «خدا سهراب را بسیار دوست داشت»
سهراب را که دلقگر می شناسیدی

سپهری را می گویم
شاید خدا چند ورقی از کتاب عالم را برایش باز کرده بود
آخر خدا را همه جا می دید
می خواهم خدا تنها یک خط را به من بفهماند، نه بیشتر
یک خط مرا بس است
فهم من بیش از این تاب ندارد
برایم بگو از آدم
برایم بخوان از خودم
مرا برای خودم ورق بزن
و کسی صفحه صفحه مرا خواند
ذهنم را گشود و دلم را به آسایش داد
و من خواستم با هم زمزمه کنیم درهای درونم را
پایه نایم باش تا بدانی
تو تنها آدم تنهای این روزگار تنهایی نیستی

جمله های بی سر و ته قرمز

کلمات نخ نما شده اند
می لغزند، یا که قلم آنها را یکی در میان بر روی کاغذ جای می دهد!
واژه ها فاشد شده
و بوی هرزگی شان تمام دفتر را برداشته

دستمالی جلو بینی ام می گیرم و با احتیاط کلمات را جدا می کنم
که مبادا بوی گندبه تمام کلماتم سرایت کند
شکوهی در کار نیست
جمله ها افسرده اند
همه بیماران تیمارستان دهندند
چه باید نوشت؟

روزهای گذشته سهرابی آمد
نگاهش جاودانه بود
غریبانه می نگرست
تفکر می کرد
و قلم می زد

عده یی تقدیش کردند و عده یی او را اندند
و اما من می خواهم امروزها، دیگر
سهرابی بیاید نو تر از سهراب هشت کتاب

ده کتابی غریب تر، را بسراید
آشنایی، این روزها همه دیروز است
غریبگی را باید دنبال کرد

اما چه کنم که هجاها همه تکرارند!
چه گونه پشت هم ردیفشان کنم، تا که نباشند؟
امروز کاغذ و قلم همه جا هست

تکرار است
حال است

می خواهم صامت ها و مصوّت ها آینده باشند

دیروز و حال آشناست

می خواهم حرف دوم الفبای فارسی را طور دیگری در کنار الف بنشانم

شاید که دیگر آب را آب نخوانیم،

می خواهم چون سهراب چشم ها را بشویم

بارانی نیست

نگاه ها چتر به دست

آب کجاست؟

این بار می خواهم با کاموای قرمز خواهرم

حرف ها را بیکدیگر بیافم

خدا می داند ته آرزو چه خواهم شد

شاید لنگه جورابی پراز جمله های بی سروته قرمز!

اما اکنون را بدانید

تمام تلاشم را کردم تا عاشقانه بی نرم و ناز که بخایسم

اما عاشقانه نویسی کار من نیست

گفتم از دوست داشتن ها دل می خواهد، خریدار می خواهد و بر رفته

و من دیگر دلی برای خرید و فروش ندارم

چرا که قلم را در قماری چند ساله باخته ام

و عشق در من عزا گرفته

تلخی درونم با قندهای دو زوای امروز شیرین نمی شود

جای صبحانه ی من شیرین است، چون زهر قلخ آدم کش

بابونه ها خوردنم تا سرمای روحم بگریزد

و گرمای عشق دیگر بار، میهمان دلم شود
افسوس، افسوس! که هم‌نوعان من در زمین، احساسم را تیرباران کرده‌اند
تقصیر من نیست
اگر تلخ می‌بارم
مردمان روزگار زخم زده‌اند
و گرنه خدا می‌داند که روز اول، شیدایی‌ها داشتم.

